

ویلیام سی. چیتیک

جان. جی. سولیوان

❖

سلوک معنوی ابن عربی

❖

ترجمہ حسین مریدی

سرشناسه:	سولیان، جان جی.
عنوان و پدیدآور:	سلوک معنوی ابن عربی / جان جی. سولیان با همکاری ویلیام چیتیک ترجمه حسین مریدی
مشخصات نشر:	تهران: جامی، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری:	۱۹۲ ص.
شابک:	978-964-2575-97-8
وضعیت فهرست نویسی:	فبا
یادداشت:	کتاب حاضر گردآوری از منابع مختلف است
یادداشت:	کتابنامه به صورت زیر نویس
شناسه افزوده:	ابن عربی، محمد بن علی، ۵۶۰ - ۶۳۸ - ق.
موضوع:	معراج (عرفان)
شناسه افزوده:	چیتیک، ویلیام سی، ۱۹۴۳ - م
شناسه افزوده:	مریدی، حسین، مترجم
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۹ س۹ الف / BPT۵۴۳
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۸۹۲۴
شماره کتابخانه ملی:	۲۰۳۰۴۲۴



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲

تلفن ۰۲۲۳-۶۶۴۰۰۰۰

سلوک معنوی ابن عربی

ویلیام چیتیک - جان جی. سولیان

ترجمه: حسین مریدی

چاپ اول جامی: ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۶۵۰ جلد

چاپ: نیل

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۸-۹۷-۲۵۷۵-۹۶۴-۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 2575 - 97 - 8

۴۸۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار مترجم
۹	سخن دل
۲۱	مقدمه مترجم
۲۳	ابن عربی در دنیای غرب
۲۳	ابن عربی و تصوف اسلامی
۲۷	سلوک روحانی ابن عربی
۲۹	درآمد
۳۶	روایت‌های دیگر معراج
۴۳	معراج شخصی ابن عربی
۴۷	مقدمه: زمینه و هدف از سیر و سفر معنوی
۵۳	چهارچوب روایی: معراج محمد(ص)
۵۷	سیرهای روحانی اولیاء
۷۱	معراج شخصی ابن عربی
۱۲۵	سیر روحانی ابن عربی
۱۲۷	چکیده موضوع

الف) کارهای مقدماتی که سالک باید انجام دهد	۱۳۹
ب) صمود	۱۴۳
ج) چیهستی معرفت حضوری	۱۴۸
اولین مجموعه این موهبت‌ها چیست؟	۱۴۹
بازگشت: اظهارات اختتامی ابن عربی	۱۵۸
ابعاد سفر روحانی	۱۷۱
سفر روحانی از طریق مراتب/درجات	۱۷۵
سفر عرفانی از طریق وسائل	۱۷۸
سفر مزی طریق وجوهی خاص است	۱۸۳
پیوست	۱۸۷

سخن دل

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

پگاه پرتو او در آسمان دل تابان و آفتاب جمال او درخشان. آتش جلالش چنان کار ساز که موسی را در سینا مدهوش و رعد و برق جلال او دل های صاحب دلان را لرزان و زمین معرفت را با باران اشک بارور و لب های عشاق جگر سوخته را خندان.

بی دل از بی نشان چه گوید؟ آیا صاحب دل به جوار راه دارد یا بی دل به درگاه نشان بار یابد؟

چون به عین علم او رسی، از عین عشق او بنوشی، جذبه عشق، شوق دیدار و آتش عشقی را پایدار گرداند که به چشم سز پدیدار. چون یخ وجود با این آتش آب شود، وجود کثیف جسمانی در ناسوت ناپود؛ بود لطیف روحانی در لاهوت به پرواز درآید. آنگاه عتقای عشق را در آسمان دل به چشم سز بینی که تو را به قاف عشق برد. شوق عشق که قوت قلب توست، تو را به قیام در لیال و صیام در نهار وادارد تا در عزلت فکر و صمت سحر به ذکر روح پردازی و در توبه نفس آرام گیری. چون از عین عشق بنوشی؛ لام علم، علم لدن بر سرت افرازد تا بر سریر افتقار با افتخار متمکن گردی و در لوای «الفقر فخری» با باری که از عجز عبودیت به

دوش جان می‌کشی با منت و تمنای تو میم علم ابواب معرفت او را به رویت باز؛ و چون با قرآن قرین شوی، دل قاری تو گردد. آنگاه عین تو به لسان عشق کتاب خدا را قرائت و جبریل عقل تفسیر کند. از معانی معنوی چندان به گوش جان می‌نیوشی که از اوراق، الفاظ و حروف کتاب جز نور برجای نماند. این بطن اول کتاب است. سپس سرشک عین ورد دل، آه گرم تسبیح، و هو هوی هر دم و بازدم «ممد حیات و مفرح ذات» شود. در تنزیه گرم مبعوض قدوس و با «ذکر استر عیبی یا ستار، واغفر ذنبی یا غفار، یا متعلی ارحم ذلی، یا متعال ارحم حال»، دانه‌های دُر از صدف چشم بر صفحه ریود و آینه دل را از زنگار زندگی ناسوتی مصفا کند. آنگاه زمزمه‌ای به زلالی زمزم در ضمیر تو جان می‌بخشد: هذا نور علی نور. انظر بنوری فی نوری. اکنون به لام علم لدن رسیده‌ای که برق لمعات آن آنچه را از بود ناسوتی تو باقی است، نابود کند تا براق عشق تو را به حضور برد. زنده روی به سویی برنگردانی، حتی اگر صیحه صخره‌های طور سینای سینهات را به گوش جان شنیدی، چون بنیانی مرصوص استوار باش و گر نه ابلیس تو را تمخّر کند و طعنه زند که چون شد روی از او برگرفتی و شیفته آتش شدی؟ بدان تو از شجره آدمی و مشمول اسماء کلها و عرش او دل است. بدان تا میم احمد از میان بر نخواست، با احدیت همدم نشد. سر میم معرفت را در میم الم بخوان.

الله تعالی به آدم تمام اسما را آموخت و او را مأمور تعلیم ملائک کرد. همه سجده بردند؛ چون حقیقت نور محمدی را که تعین اول و فیض اقدس است در باطن آدم دیدند. او سبحانه و تعالی به محمد علم لدن آموخت. حامد محمود را به حلیه احمدی بیاراست و به حبیب الله مسما فرمود. و تو رأی رحمت رحمانی را در الرا ببوی و در میم الم تدبر کن تا معرفت یابی.

لام لندن را در قلم الهی بین که با ندای قم یا ایها المدثر، احمد را در سکوت شب به نیایش و در ازدحام روز به جهاد در راه دوست واداشت. تو نیز به جهاد با نفس برپا خیز و با قیامی مسلح به عین علم لندن در دریای معرفت احمدی غواصی کن. وحدت در یکی بودن حامد محمود با حمید محمود است. ذات بودن در شدن است. و این سرّی عظیم است:

ز «احمد» چو میم منی شد جدا

«احد» ماند و کثرت شد آن دم فنا

پس آن که کلام خود از خود شنیده به چشم خود آن دم رخ خویش دید،^۱
حافظ تو را نصیحت کند:

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا

تا نگردي آشنا زین پرده رمزی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

آنانی که رایحه شان انسان را مدهوش و آمادهٔ پیام سروش می‌کند؛
آنانی که آبی و توانی دارند که آن را تبیین و به گوش جان برسانند. آنانی که
در خلوت انجمن و در انجمن خلوت دارند؛ دست به کارند؛ دل با یارند. با
نگاهی نهشت‌های حکمت و نیروی همّت ارزانی می‌دارند؛ با غمز عین
عتاب و با رمز خطاب می‌کنند؛ کم می‌گویند، کم می‌خورند و کم
می‌خوابند، زیر پوشش الهی پنهان و از چشم نامحرمان نهانند.

نه اولی هست، نه آخری، آنچه هست واحد است: بی عدد مصدر عدد
است. «بنابراین، قلمرو علوی را فقط با صفر یا دایره‌ای می‌توان نشان داد

۱. تاج الدین حسین خوارزمی، شرح فصوص الحکم، تصحیح حسن زاده آملی، قم، مرکز انتشارات و تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.

که فیثاغورث آن را مناسب ترین نماد الوهیت می‌داند.^۱

«سطر اول قرآن نام من، نقطه اول در لوح معرفت و توحید نشان من، تو می‌رو در میدان من، یک سر میدان نام من، دیگر سر میدان نشان من، تو جولان می‌کن، گاه از نام من به نشان من و گاه از نشان من به نام من، و شاد می‌باش به نام من و نشان من»^۲

نقطه نه طول دارد نه عرض و نه ارتفاع، ولی امتدادش موجد خط است. از چند خط سطح و از چند سطح هم حجم به وجود می‌آید. منشأ تمام اشیائی [احجامی] که مشاهده می‌کنیم همین نقطه بی طول و عرض و ارتفاع است، ولی چون سالک حجم مادی‌اش را شکست و در سطح سلوک تمکین یافت، کم کم در خط معرفت قرار می‌گیرد. اگر به نقطه فنا برسد، در حیرت متافیزیکی استحاله می‌گردد و در بقا به آرامش می‌رسد. اول به پوچی خود معرفت پیدا می‌کند و در سیر مع الله خود را باز می‌یابد. باشد که در این مقام صورت باطن خود را که ابن عربی از آن با اصطلاح «حق مخلوق» نام می‌برد، ببیند. نسبت تو به این صورت خیال، مثل نسبت آن است به حق.

در این گفتار به ظاهر از دو نقطه سخن گفته شد، که یکی مبدأ و مبدع است و این در توجیه نقطه صفر^۳ بود که مطلق در اطلاق را که ناشناخته شناخت ناپذیر یا در قاموس ابن عربی، «الحق، یا انکر النکرات» می‌باشد، و عرفا از آن به «کنز مخفی» نام می‌برند، که استناد به حدیثی است که از ابن جوزی تا آموزه‌های وهابیت، این گونه سخن را تجاوز به مقدسات

۱. فیثاغورث و علم اعداد

۲. السمعانی، شهاب الدین، روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتح، ص ۱۰، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.

3. naught

دانسته و آن را محکوم کرده اند؛ زیرا واژگان عاشقانه را تنها در خور موجودات مجاز می‌دانند. اما ابن عربی آن را تأیید و از امور شهردی خود می‌داند.^۱

زوال حجم و امحای خط را نیز نماد فنا می‌گیریم که به اصل خود، یعنی نقطه، باز می‌گردد. به تعبیر دیگر قطره به دریا می‌ریزد و چون دیگر قطره‌ای در کار نیست، پس هر چه هست دریاست. وانگهی ماهیت قطره همان ماهیت آب دریاست. اما قطره عین دریا و قائم به ذات نیست؛ زیرا جز ذات بی‌زوال هیچ چیزی نمی‌تواند قائم به ذات باشد. اگر نمودهای خط را نمودهای صفات بدانیم، می‌توانیم بگوییم همگونی صفات ممکن است. هر چند برای خط انواع متعدد و بی‌شماری را می‌توانیم تصور کنیم، اما اصل خط مثل ندارد، واحد است.

ناسوتی چون خالص شد، حاصلت لاهوتی می‌یابد و هم صورت رحمان می‌شود:

اکنون مسأله دیدن صورت خیال باطن را می‌کاویم. چون در این ابیات حافظ خوض و غور کنیم، متوجه می‌شویم که خواجه از جلوه‌های ذاتی سخن می‌گوید:

بعد از این روی من و آینه حسن نگار

که در آنجا خبر از جلوه دانم دادند

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست

ماه و خورشید همین آینه می‌گردانند

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت: بگو، می‌گویم

در این سه بیت کلمه آینه کلیدی و تکراری است؛ زیرا خود را در آینه بهتر می بینیم مشروط بر این که آینه شفاف باشد. ابن عربی می گوید دیدن آینه همراه با صورت مقدور نیست، و اصولاً با مکتب وحدت وجودی شیخ اکبر هم مغایر است. اما دیدن صورت خیال یا وجه مثالی، در آینه الهی، یا «دل» مورد تأیید شیخ اکبر و هم مشربان اوست. تا این جا مسأله تازه ای برای گفتن نداریم، ولی سؤال ما این است: «آیا دیدن آینه ای که شکل هندسی نداشته باشد و هیچ گونه صورت خیالی در آن مشاهده نشود، متصور، ممکن یا مقدور نیست؟ و اگر جواب مثبت باشد، این ژرف بینی به معنای رؤیت جلوه ای از احدیت نیست؟ و بالاخره، این مقامی فراسوی آن حدی نیست که شیخ اکبر تلاش برای گذشتن از آن را بیهوده می داند؟ این که گفتیم فراسوی حد منظور شیخ اکبر است از آن جهت که خود او هم برای حق صورتی قایل نیست. آیا این همان تفاوتی نیست که در تقسیم بندی شیخ عبدالکریم جیلی با طبقه بندی شیخ اکبر از حضرات خمه مشهود است؟ یعنی موضعی که مطلق هنوز در اطلاقش باقی است، ولی رو به سوی تجلی نموده است. «و از پس آن جز عدم صرف نیست»

مگر نه آن که گفت: «انا الحق»، صورت خیالی خود را در آینه الهی دیده بود و سر را در اذای افشای سر داد. آن که می گوید: «انا هو»، نباید موهبت دیدن آینه بی صورت به او عطا شده باشد. آیا او هم سرنوشتی مشابه حسین منصور خواهد داشت؟ نه، مگر این که حق زفاف قدر را با قضا در عین ثابت اش مستعد این تعیین کرده باشد. شوکت عشق را بنام که با جنونی که برای دیدار دارد آرزومند آزادگی از قفس تن است تا دور جنت جمال جمیل اجمالش به طواف کعبه دل رود و در پرواز عاشقانه اش با نغمه «لیلیک»، ملائک را در ضیافت وصالش دعوت به دست افشانی و

پایکوبی می‌کند. عنقای ایضی که می‌رود تا در قاف قیومی او قائم گردد، در مسیر پرواز عاشقانه او غراب اسود پرزند. شکرًا و الحمدلله.

ابن عربی و تمثیل «آینه» و شرح آن: و او تو را آفرید تا خود را در تو بیند و تو او را در آینه او ببینی که همان دل توست که عرش رحمان است تا بدانی که به اعتباری تو اویی و به اعتبار دیگر تو او نیستی. در هر حال بدان که تو عبدی و او معبود و لا معبود الا الله. پس، در نمازت متوجه دل باش که کعبه عارف دل و بنای آن از اوست. آن کعبه دیگر خشت است و گل که ابراهیم علی نبینا و علیه آلاf السلام بنا نهاد. بیندیش که اگر کعبه که نماد ظاهری عرش است، در میان نبود، نمازگزاران در حلقه جماعت به که یا به چه توجه داشتند و نیز فراموش مکن که طواف کعبه بر مستطیع واجب و عارف مسلمان تابع احکام شیخ است.

گفته شد بنابر حدیث کثر محفی، ذات بی‌زوال را مشیت بر آن بود که شناخته شود. چگونه؟ به صورت خیال در آینه الهی، یعنی در دل انسانی که آن دل عرش رحمان است. به چه صورت؟ به صورت فرد انسان که همان «خدای مخلوق ایمان» منظور شیخ باشد. چه سان؟ آن سان که انسان و صورت و آینه یکی است. شاهد و مشهود و محمل شهود یکی است. رایی انسان است و مرئی صورت باطن او. نسبت رایی به صورت باطن او مثل صورت باطن اوست به حق. بدان که تو هم صورت رحمانی و اگر آینه بی‌صورت خیال را رؤیت کردی. نمادی از مرتبه وحدانیت بر تو آشکار شده است. و اگر دیدن آینه بی‌صورت و شکل مقدور شد، نمادی از مرتبه احدیت می‌باشد.

این مشرب تصوّف یا مکتب وحدت وجود است. آنچه مرئی است، ربّ رایی است، ولی ربّ الارباب یا ربّ العالمین نیست. حافظ می‌سراید:

بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

صفی علی شاه ترجیع‌بندی دارد که چنین آغاز می‌شود:

خواهم ای دل محو دیدارت کنم جلوه گاه روی دلدارت کنم

انسان جلوه گاه ربّ خویش است، یعنی با عنایت ربّ العالمین ربّ خود را، نه ربّ العالمین را می‌تواند مشاهده کند. این ربّ به صورت خود شاهد مشاهده می‌شود. شاهد عین مشهود، یا ناظر همان منظور است. یعنی رانی و مرئی یکی است؛ و این رویداد را در این بیت بیان می‌کند:

دوش کز من گشت خالی جای من آمد آن یکتا بت رعنائ من

اما چنین می‌نماید که منظور ابن عربی هم از حدّ نهایی امکان شناخت حقّ همین باشد. هر انسانی به اندازه قابلیت خود یا سرشت ازلی اش به معرفت حق می‌رسد، نهایت این قابلیت دیدار صورت خیالی یا باطن خویش است. گفته‌اند از دریا به قدر ظرف خود می‌توان آب برداشت. حدّ نهایی هر کس همان گونه که شیخ اکبر تصریح دارد قسمتی است که اساس آن به قول او «استعداد» فرد است که در عین ثابته او مسجّل شده و تغییر ناپذیر است. حتی اراده الهی هم آن را تغییر نمی‌دهد چون اراده الهی خلاف مشیت ازلی او عمل نمی‌کند. این است که خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «الهی همه از عاقبت کار می‌ترسند، و عبدالله از آغاز». تحقیقات و دست آوردهای فیزیکدانان الهی در مورد DNA در این مورد نیز بسیار شگفت‌انگیز است.^۱

با توجه به این که شیخ اکبر حق را آینه‌ای توصیف می‌کند که مشهود همان شاهدهی است که خود را در این آینه مشاهده می‌کند و امکان دیدن

1. Marshall[http://www.cosmicfingerprints.com - Origin of the Universe_files

آینه و صورت منعکس در آن را غیر ممکن می‌داند، شیخ از امکان مشاهده آینه، بی آن که صورتی از رانی یا از غیر در آن انعکاس یافته باشد، سخنی نگفته است. پس این پنداشت برای ما باقی می‌ماند که نهایت معرفت ممکن است. رؤیت آینه بی صورت باشد. این نکته را چنین می‌توان توجیه کرد که چون عاشق و معشوق به وحدت صرف برسند نشانی از عاشق باقی نخواهد ماند و چون عاشقی در میان نباشد، معشوق هم مفهوم ندارد، آنچه باقی است عشق است که کل هستی از ازل تا ابد بر محور آن می‌چرخد. ما آینه بی صورت را نماد عشق و جلوه‌ای از احدیت می‌پنداریم، و این تجربه را محال نمی‌دانیم.

چرا نباید آینه‌ای را که عاری از صورت خیال و خالی از هر گونه نقش است و حتی خود آینه هم مبرا از شکل هندسی می‌باشد، نمادی از تجلی اول یا تجلی احدیت یا فیض اقدس تلقی نشود؟

نکته دیگری در این مورد متبادر به ذهن است: بعضی در کلاه ترک «سه ترک را توصیه کرده اند: ترک دنیا، ترک عقبی، ترک ترک»؛ و برخی، ترک چهارمی را هم یادآوری می‌کنند که ترک مولا است. شاید منظور از ترک مولا، همان ترک ربّ فردی است که در آینه حق نمودار می‌شود. به بیانی دیگر اگر فقط آینه‌ای تجلی کند که صورتی در آن منعکس نشده باشد باید ناظر هم در آن لحظه «فناء فی الذات» شده باشد، و نتواند صورت خود را مشاهده کند. به گفتاری دیگر، تجلی به تحلی تبدیل شده است. چون سالک از محو به صحو می‌آید، فقط یادی از آن آینه در دلش باقی خواهد ماند. چه بسا که داغ این دیدار تا ابد در دل او بماند. دورانی که سالک بعد از این مرحله می‌گذراند، حیرت در حیرت است. هر از گاهی با آهی جان سوز یاد آینه را تازه می‌کند. اگر عنایت حق باز هم کارسازی کند، نتیجه‌اش جنونی است عاشقانه که با حرکاتی مستانه همراه

است. آیا گریه‌های مستانه دیوانه الهی را باخنده‌های او ندیده یا خود تجربه نکرده اید؟

بابا طاهر درد آشنا می‌سراید:

اگر دل دلبره، دلبرِ گدومه وگر دلبرِ دله، دل را چه نومه

دل و دلبر به هم آویخته وینم ندونم دلِ کدوم دلبر چه نومه

در علم فیزیک می‌خوانیم که تصاویر منعکس گاه معکوس نمودار می‌شوند و در انکسار نور هم مشاهده می‌کنیم که تصویر شکسته می‌شود. فیزیک قسمتی از مسأله را با توجه به فاصله شیء از مرکز و کانون روشن می‌کند. قرب و بعد سالک را هم از حق می‌شود، با توجه به صفا و کدورت روحی او، با همین قیاس تبیین کرد. البته در هر حال به مصداق «تَحَنُّ اقْرَبَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ»، حق به تمام مخلوقات به قدری نزدیک است که همین قرب حجاب رؤیت اوست. حجاب دیگر نورانیت بی حد و حصر «النور» از یک سو و محدودیت قابلیت افراد انسان از سوی دیگر است. اگر آینه‌ای به دست بگیریم و آن را به قدری به خود نزدیک کنیم که روی صورتمان را ببوشاند، دیدن تصویر محال خواهد شد. پس هر سالکی را باید (حد فاصل خود یعنی، قابلیتش را) در آینه حق بیابد. و تا مرز خود را نیابد، یعنی، حریصش را نشناسد، به آرامش نمی‌رسد؛ یعنی، چون به آن معرفتی که رؤیت باطن خویش است، دست یافت و صورت ربوبیت خود را دید، آرام می‌گیرد و این ربوبیت با ربوبیت رب العالمین از بندگی تا خدایی فرق دارد. به هر حال، آینه الهی، قلب عارف، و (قلب المؤمن عرش الرحمن) است. این مقام ربوبیت انسانی، عبودیت آگاهانه‌ای است که حلاوت عبادت را بیشتر می‌کند. در ضمن، این اظهارات تمثیلی توضیحی است در باره «عین ثابته» افراد انسان که از زبان شیخ اکبر و کاشانی به تفصیل بحث شده است.

آنچه در مورد آینه بی شکل و بدون صورت خیال گفتیم همان حضرت بین کنز مخفی؛ یعنی، مطلق در اطلاق آن و حضرت الوهیت است که می توان آن را حضرت احدیت دانست. مرتبه ای که هنوز از نمود اسمایی او خبری نیست، ولی خود بر خود تجلی کرده است. به زعم ما این همان قضیه «و اوّل ما خلق نوری» است. و عارفی که این حقیقت را تجربه کرده باشد باید با حقیقت نور محمّدی آشنا شده باشد. واللّه اعلم.

حضرت فخر عالم، آینه دو وجهی را می نمایاند، که وجهی به سوی حق دارد. در این وجه ذات اقدس الهی به او افاضه می کند. روی دیگر مولای ما متوجه خلقی است که قابلیت استفاضه از فیوضات نور محمّدی را دارند. این برکات بزرگ، تنها به زمان حیات دنیوی او محدود نمی شود. هستند افراد قابلی که هنوز هم از وجود مقدس محمّد فیض می برند. رؤیای منقول ابن عربی در فصوص، و این سخنان زیر مؤید این گفتار است.^۱

در ضمن بدان که دل را دو دریچه است به نام مردمک چشم که اگر با آنها حرام نبینی باطن ظواهر این عالم را در آینه دل منعکس می بینی که باید مخفی نگه داری تا از اسرار اسم الستار برخوردار گردی و این اسرار را به بهای سر هم نباید فاش کنی.

شیخ اکبر می گوید: «رانی را مانند مرئی می بیند» و این بی چاره می گوید: مرئی را نیز مانند رانی می توان دید و این تعبیری است از «المؤمن مرآت المؤمن». همسر، گفت: «هر وقت بی اختیار چشمانش با چشمان مرحوم حاج مهدی مصادف می شد، خودش را می دید، نه حاج

۱. برای نمونه های دیگر نگاه کنید به الشیخ العربی الدرقاوی، مکتوبات ص ۴۵، انتشارات دانشگاه رازی، ۱۳۸۵؛ و حامد دکشی، عین القضاة همدانی و حال و هوای عقلانی او، ص ۸۱، دانشگاه رازی، ۱۳۸۵، ترجمه و تحقیق حسین مریدی.

مهدی را. آخرین مطلبی که به ذهنم متبادر است، ولی شاید چندان هم به این موضوع مربوط نباشد، اما نه فقط خالی از لطف نیست، بلکه مصراً خواهان بازگویی می‌باشد، این است که همسر مردی اهل سلوک می‌گفت بعضی شب‌ها شوهرش را در بستر نمی‌بیند. زن تمام خانه را می‌جوید و اثری از او نمی‌بیند. لباس و کفش‌ها هم سر جای خود هستند. قضیه را با مرد در میان می‌گذارد. مرد نیز سوگند می‌خورد که از این حال و هوای خود بی‌خبر است، ولی هم شگفت زده و هم از این پیشآمد مشعوف است. بعضی دوستان خدا خبر ندارند که خداوند آنان را به دوستی خود برگزیده است. واللّٰه اعلم ولله التوفیق.

حسین مریدی

مقدمه مترجم

معراج و سفر روحانی ابن عربی را استاد دکتر قاسم انصاری با عنوان ما زیلالایم و بالایم رویم (کتاب الإسراء الی الأسری ترجمه کرده‌اند؛ که البته فهم آن به ویژه ترجمه اشعار بسیار دشوار است، و به تفسیر و توضیح نیاز دارد. مقاله اینترنتی انجمن ابن عربی هم حاوی ترجمه بخش‌هایی از موضوع است که نقد و بررسی شده‌اند، ولی نویسنده محترم اشعار را ترجمه نکرده است. اما جنبه آموزشی این مقاله بسیار قوی است؛ به همین دلیل نویسنده خواننده را به مراجع متعدد زیادی راهنمایی می‌کند که هم شامل بخش‌هایی از خود مقاله می‌شوند و هم به کتب و رسالات و مراجع معتبر ارجاع می‌دهد. وی حتی از تعریف واژگان ابن عربی کوتاهی نمی‌کند. من باب مثال بعد از تعریف دو واژه «قلوبیات» و «تقلبات»، می‌گوید: «ما امیدواریم این واژه شناسی نا آشنا برای خوانندگان نوین، مانع ادراک کلیت دیدگاه متافیزیکی ابن عربی نشوند.» مترجم نیز که برای تهیه و تنظیم این مقاله مفصل که از اینترنت گرفته است، با توجه به همین ارجاعات و شماره‌های زیاد، دردسر زیادی متحمل شده که جز در فراغت دوران بازنشستگی و با شکیبایی زیاد نمی‌توانست انجام دهد؛ و این از برکت خصلت معلمی است. معلمی که این کار را نه برای نان بل با دل و جان انجام داده است. حتی طمع خامی هم که معمولاً برای کسب

امتیاز که سرانجام به تبدیل وضعیت می‌انجامد، ندارد. پس امیدوار است برای دانشجویانی که همواره چون فرزندان دل‌بند دوست می‌داشته است، خدمتی انجام داده باشد.

آقای جان جی سولیوان، John G. Sullivan استاد بخش فلسفه الون کالج دانشگاه کارولینای شمالی، در سمیناری NEG که در تابستان ۱۹۹۹ که برای مدرسان «ادبیات عرفان اسلامی»، در چپل هیل، دانشگاه کارولینای شمالی، با عنوان سفر روحانی ابن عربی، موضوع معراج را بررسی و در سایت خود در اختیار همگان گذاشته است. ایشان را مردی عارف و بسیار فروتن یافتیم که با جمله‌ای بر این معنا که در این راه همواره خود را مبتدی می‌بینم، در پاسخ به نامه‌ام درسی عارفانه به این ناچیز آموخت.

هماهنگی‌های نظریات صوفیانه ابن عربی با فیزیک کوانتوم و فرمول‌های جبر کلیفورد هم که ترجمه‌اش را در این مجموعه مطالعه کرده‌ام، جذابیت خاص خود را دارد؛ و البته ادراک تام آن نیز نیازمند آشنایی کامل با موضوع است.

این مجموعه شامل مقاله‌هایی از کارهای علمی پژوهشگران انجمن محیی‌الدین ابن عربی دانشگاه اکسفورد انگلستان است که پژوهشگران بنامی از ایالات متحده، و دیگر کشورها با آن همکاری دارند. این پژوهشگران علاوه بر ترجمه فصوص الحکم و بعضی رسالات شیخ اکبر، تاکنون بخش‌هایی از فتوحات مکیه را به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و... ترجمه کرده و به نقد و بررسی آن‌ها پرداخته و در کتاب‌های متعدد و مجله محیی‌الدین ابن عربی چاپ و منتشر کرده‌اند. در باره آثار دیگری هم از شیخ کارهایی انجام شده است که در حوصله این مقدمه نیست. ارزشی که دنیای غرب برای ابن عربی قایل شده، از اهمیت زیادی

برخوردار می‌باشد.

دربرگردان این متون در حدّ توانم دقت کرده‌ام که امانتدار باشم تا معنا و محتوا و حتی سبک سخن نویسندگان نکته‌سنج را رعایت کرده باشم و به خواننده انتقال دهم، ولی بعد از اتمام کار به ناچار با تغییرات مختصری در بافت کلام خود تلاش کرده‌ام تا آن‌ها را مقبول خوانندگان فارسی زبان ارائه دهم. با این حال، کارم را از کم و کاستی‌های ناشی از ناتوانی‌هایم مبرا نمی‌پندارم؛ بدیهی است هر خطایی اگر ناشی از ناتوانیم نباشد آن را به گردن کهنولت سن می‌اندازم تا «پرده‌ای بر سر صد عیب نهان» پوشم.

ابن عربی در دنیای غرب

روزگاری علمای ادیان و مذاهب مختلف با فلسفه و فیلسوفان و عالمان سایر علوم عناد می‌ورزیدند؛ و زمانی دیگر عالمان دین، فلسفه را برای اثبات نظریات دینی خود به خدمت گرفتند و مانند حکیمان دینی، در عرصهٔ معارف عرض اندام کردند، ولی امروزه برخی عالمان علوم فیزیکی برآنند تا نظرات دینی را در قالب گفتارها و فرمول‌های علمی اثبات کنند. این کاری است که در جهان غرب و به ویژه در دانشگاه کارولینای شمالی به آن توجه خاصی می‌شود. چنین می‌نماید که در آن جا عارفان و فیلسوفان و فیزیکدانان با هم تشریک مساعی می‌کنند تا به اسرار عالم پی ببرند. در جاهای دیگری استادان روان‌شناس، لاما‌های بودایی را به دانشگاه دعوت می‌کنند و با آن‌ها به بحث و گفتگو می‌پردازند تا با اسرار روح و روان انسان بیشتر آشنا شوند.

سخن کوتاه، امروزه امور باطنی توجه عالمان علوم ظاهری را به خود جلب کرده است؛ یعنی باور دارند که نه فقط به علم حصولی، بلکه باید به

علم حضوری نیز بها داد، به گفتاری دیگر، در پی آنند تا مسایل ماورای طبیعت متافیزیکی را بر اساس علوم فیزیکی اثبات کنند. در سایت بلاواتسکی، گفته می‌شود آلبرت انیشتن فرمول مشهور $E=CM^2$ خود را از کتاب آموزه سرّ این بانوی عارف گرفته است. سایت نامبرده از نوّه انیشتن نقل قول می‌کند که این کتاب با حاشیه نویسی‌های زیادی همیشه روی میز انیشتن بوده است.

در همه‌نگی‌های نظریات صوفیانه ابن عربی با فیزیک که از سایت اینترنت گرفته شده است، صاحب نظران مؤمن به خداوند تلاش کرده اند یکی اوسوهای معنوی شیخ محیی الدین ابن عربی را توجیه و با فیزیک کوانتوم تطبیق دهند.

ابن عربی و تصوف اسلامی

بنابر صفحه شبکه انجمن ابن عربی «... محمد ابن عربی یکی از بزرگ‌ترین مشایخ دنیاست، که مشهور به محیی الدین، (احیاکننده دین) و شیخ الاکبر (بزرگترین مرشد) می‌باشد، که در سال ۱۱۶۵ در فرهنگ مورتانیایی^۲ اندلس اسپانیا دیده به دنیا گشود، جایی که مرکز رشد بارز تقویت اندیشه‌های یهودی، مسیحی و اسلامی و آثار علمی و فلسفی عمده قدیمی بود که از آن جا به اروپای شمالی انتقال یافت. دساوردهای روحانی ابن عربی از آغاز زندگی نمودی چشمگیر داشت و به خاطر قابلیت شهودی بزرگش مرشدی عالی مقام شد. وی در دنیای اسلام سفرهای زیادی کرد. و در سال ۱۲۴۰ میلادی دیده از دنیا فرو بست.

اگر چه ابن عربی اهل سنت بود، اما آثارش از مرزهای فرقه‌ای اسلامی فراتر رفت.^۱

بنابر نوشته کتاب تصوف و تائویسم^۲، اثر توشیهیکو ایزوتسو (کالیفرنیا ۱۹۸۳): «ابن عربی می‌گوید: سرّ قدر یکی از بالاترین معارف است، خداوند آن را به کسی جز معدود بسیار قلیلی که در شهود عرفانی ممتاز می‌باشند، اهدا نکرده است. اگر کسی از سرّ قدر آگاه باشد، این معرفت او را هم به کمال آرامش روان می‌رساند و هم با دردی جانسوز دمساز می‌کند.

آرامش نامتداول از این آگاهی ناشی می‌شود که انجام امور عالم از ازل متعین شده است. ... به جای تلاش بیهوده برای کسب چیزی که انسان قابلیت آن را ندارد، بهتر است رضا به قضا داد. ...

از سوی دیگر انسان او این درد جانکاه باید عذاب بکشد که این همه به اصطلاح «بی‌عدالتی‌ها»، «شر و شورها»، تحمل رنج‌ها را در اطراف خود می‌بیند و دقیقاً می‌داند که در «استعداد» او نیست که آنها را از عرصه عالم بردارد. ...»^۳.

۱. صفحه مربوط به شبکه تد ثورتن: page of Ted Thornton.

۲. اثر توشیهیکو ایزوتسو (کالیفرنیا ۱۹۸۳).

۳. صفحه تونی اسمیت Tony Smith's Page.